



شخصیت شناسی جابر بن عبدالله انصاری

دکتر مهدی موری^۱

چکیده:

یکی از شخصیت های استثنایی در میان صحابه پیامبر ﷺ، جابر بن عبد الله انصاری است که در تاریخ صدر اسلام از نقش و جایگاه بالایی برخوردار بود. منابع تاریخی این صحابی عظیم الشان را جزء اولین ساکنین مدینه معرفی می کنند که در دوران نوجوانی به همراه پدر خویش قبل از هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه اسلام آوردند. جابرس از شهادت پدرش در نبرد احد، در بیشتر غزوات پیامبر ﷺ شرکت نمود و بسیاری از وقایع و رخداد های پیش آمده را ثبت و ضبط نمود. سیره نگاران نام وی را جزو اولین کسانی معرفی می نمایند که به دفاع از حقانیت و جایگاه والای امیرالمومنین و اهل بیت علیهم السلام اقدام نموده و نقش موثری در بیان فضائل و معرفی ایشان بعنوان امام برحق در زمان امامتشان در قالب نقل روایات مهم از قبیل حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث ثقلین و... داشته است. شخصیت علمی و اخلاقی جابر بگونه ایست که اکثر مورخان و محدثان فرق اسلامی او را مکشدر حدیث و حافظ سنت نبوی دانسته و وی را فردی مورد وثوق معرفی می نمایند. این ویژگی سبب گردید تا برای آشنایی با عملکرد و معرفی این صحابی عظیم الشان به میزان توان پژوهشی به شیوه کتابخانه ای انجام دهیم و زوایایی ناگفته از زندگی ایشان را برای مخاطبین ارائه نماییم.

کلیدواژه: شخصیت، انصاری، عبدالله بن محمد، صحابه، تاریخ اسلام

۱. دانش آموخته سطح چهار حوزه و دانشجوی دکتری تاریخ تمدن اسلامی

زیست‌نامه

حدود پانزده سال قبل از هجرت پیامبر ﷺ، کودکی از قبیله خزرج در شهر مدینه متولد شد و نامش را جابر نهادند. سیره نویسان، سلسله نسب وی را اینگونه نوشته‌اند: جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام بن کعب بن غنم بن سلمه. برای جابر بن عبدالله، سه کنیه ذکر کرده‌اند: ابوعبدالله، ابوعبدالرحمان و ابومحمد و در بین این کنیه‌ها، ابوعبدالله معروف‌تر بود. اما پدر جابر، عبدالله بن عمرو، یکی از نخستین ساکنان شهر مدینه بود که قبل از هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه به دین اسلام مشرف شد و در محل عقبه اولی با پیامبر ﷺ بیعت نمود و جزء نقبای دوازده گانه و جزو هفتاد نفری می‌باشد که در منی با حضرت بیعت کردند و چون به مدینه بازگشتند، زمینه هجرت حضرت را در مدینه فراهم آوردند و پس از ورود پیامبر ﷺ به مدینه، در راه تبلیغ اسلام کوشش کردند. ابن کثیر دمشقی از عبدالله، پدر جابر حکایت می‌کند که رسول الله ﷺ درباره ایشان فرمود: خداوند به شما انصار پاداش خیر دهد؛ به ویژه آل عمرو بن حرام (خاندان جابر) که جزء خزرجیان بودند و سعد بن عباد (جامع المسانید، ج ۲۴، ص ۳۵۹). عبدالله در غزه بدر حضوری پرشور داشت و هنگامی که لشکرگاه اسلام را دید، نزد پیامبر ﷺ آمد و انتخاب این محل را به فال نیک و نشانه پیروزی اسلام گرفت (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۷). واقدی و ابن ابی الحدید درباره حضور عبدالله در جنگ اُحُد می‌نویسند: چند روز پیش از غزه اُحُد، عبدالله پدر جابریکی از شهدای غزه بدر به نام «مبشر بن عبدالمنذر» را در عالم رؤیا دید که به او گفت: چند روز بعد به سوی ما خواهی آمد. عبدالله پرسید: جایگاه تو کجاست؟ گفت: هر جای بهشت بخواهیم، منزل می‌کنیم. عبدالله پرسید: مگر تو در بدر شهید نشدی؟ گفت: آری، سپس زنده شدم. وقتی عبدالله این رؤیا را برای پیامبر ﷺ نقل کرد، حضرت فرمود: این مژده شهادت برای توست. شاید همین رؤیا سبب آمادگی بیشتر عبدالله شده بود؛ زیرا در شبی که فردای آن غزه اُحُد رخ داد، به فرزندش جابروصیت کرد: «امیدوارم فردا در زمره اولین گروه شهدا باشم. تو را درباره نیکی به خواهرانت سفارش می‌کنم.» همچنین از جابر روایت شده است: وقتی غزه اُحُد پیش آمد، پدرم مرا فراخواند

سال نوزدهم، شصت و یک، پانزده

و گفت: من خودم را جزو اولین شهدای لشکر پیامبر ﷺ می بینم. من پس از پیامبر ﷺ، کسی را گرمی تر از تو باقی نمی گذارم. بدهکاری مرا بپرداز و خیرخواه خواهرانت باش. هنگامی که پدر جابر به شهادت رسید، جابر نه خواهر داشت. در جریان تخلف گروهی از لشکر اسلام که پیامبر ﷺ آنان را مأمور حفاظت از تنگه احد کرده بود، فقط دوازده نفر باقی ماندند که یکی از آنان عبدالله پدر جابر است. از سوی دیگر، گروهی دویست نفری از لشکر قریش از پشت سر به مسلمانان هجوم آوردند و آن دوازده نفر را که با شهامت جنگیدند، به شهادت رساندند. جابر می گوید: وقتی پدرم به شهادت رسید، روپوش را از چهره اش کنار زدم و او را بوسیدم. شماری از صحابه مرا را از این کار نهی کردند؛ پیامبر ﷺ مرا می دید، اما مرا از آن کار باز نداشت. وقتی پدرم در احد به شهادت رسید، عمه ام فاطمه برای او می گریست؛ پیامبر ﷺ فرمود: برای او گریه کنی یا نکنی، فرشتگان با بال های خود بر او سایه افکنده اند تا او را بردارید و دفن کنید. به سفارش پیامبر ﷺ، عبدالله پدر جابرو عمرو بن الجموع، شوهر عمه جابر را در یک قبر نهادند. چهل و شش سال بعد، در دوران حکومت معاویه، کانال آبی را برای مدینه حفر می کردند که مسیر آن از قبر عبدالله و عمرو بن الجموع می گذشت. جنازه آن دو شهید والامقام را برداشتند تا در جایی دیگر دفن کنند؛ دیدند جنازه ها تازه مانده و هیچ تغییری نکرده اند و حتی دست عبدالله روی زخمی که در چهره اش بود قرار داشت. وقتی دست او را از روی جراحتش برداشتند، خون از آن جاری شد و تا دستش را دوباره روی جراحتش قرار ندادند، خون قطع نشد (المغازی، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۶۲-۲۶۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۶؛ ج ۳، ص ۱۰۴). اما نام مادر جابر در کتب تاریخی، «نسیبه» بیان شده و او را دختر «عقبه بن عدی بن سنان بن نابی بن زید بن حرام بن کعب بن غنم» شمرده اند. اما بعضی ها نام مادرش را به این صورت ثبت کرده اند انیسه دختر «غنمة بن عدی بن سنان بن نابی بن عمرو بن سواد» ولی قول اول را صحیح تر شمرده اند. بهر حال جابر از طرف پدر و مادر، جزو خاندان های سرشناس و مهم بوده است. جابر از جوانانی بود که در بیشتر غزوه ها و سریّه ها حضور داشت و فقط در غزوه بدر و احد غایب بود (ابن قتیبه،

همانجا). عذر حضور نیافتن جابر در این دو غزوه، اطاعت از پدرش بود که او را سرپرست خانواده پرجمعیت خود کرده بود (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۰۸؛ ص ۲۱۱؛ قس ابن حبان، ص ۳۰ که از حضور عبدالله و فرزندش جابر در بیعت عقبه اول و دوم سخن گفته است). غزوه حمراء الاسد، که در سال چهارم هجرت و در پی غزوه احد رخ داد، اولین تجربه جنگی جابر بود. به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فقط شرکت کنندگان در غزوه احد اجازه همراهی با آن حضرت را در این مأموریت نظامی داشتند، اما جابر تنها کسی بود که به رغم غایب بودن در غزوه احد، در این جنگ شرکت کرد، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله عذروی را پذیرفت (دانشنامه جهان اسلام، مدخل "جابر بن عبدالله انصاری"). کفار قریش در غزوه احد به سپاهیان اسلام ضربه سهمگینی وارد نمودند و هفتاد نفر از رزمندگان اسلام و سردارانی چون «حمزه» و «مصعب» را به شهادت رساندند و به سوی مکه عقب نشینی کردند. اما در بین راه به فکر افتادند که بازگردند و کار مسلمین را یکسره کنند و برای همیشه از دست رقیب آسوده شوند. چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت دستور داد تا آنان که در احد شرکت داشته‌اند، آماده تعقیب دشمن شوند. رزمندگان و مجروحان احد حرکت می‌کنند و کسانی که در احد پیامبر صلی الله علیه و آله رایاری نکردند اجازه مشارکت نمی‌یابند. در این میان جابر به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب می‌شود و با آن که روز قبل پدرش در احد به شهادت رسیده بود و فرمان جنگ شامل او نمی‌شد، با خواهش و التماس از آن حضرت تقاضا می‌کند تا به او اجازه جهاد بدهند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می‌پذیرند. خود جابر اینگونه به این مطلب اشاره می‌نماید: از غایبان در احد، به جزم کسی در «حمراء الاسد» حاضر نشد (ذهبی، ج ۳، ص ۱۹۱). جابر جوان مؤمنی بود که همراه دیگر مجاهدان در برخی غزوات و سریه‌ها به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سپاه اسلام می‌جنگید و بعدها گزارشگر برخی از غزوات و سریه‌ها شد. شمار غزوه‌هایی که جابر در آنها حضور داشت به اختلاف ذکر شده است. به گزارش خود او، از بیست و هفت غزوه پیامبر صلی الله علیه و آله، در نوزده غزوه شرکت داشته است (طبقات الکبری، ج ۲، قسم ۱، ص ۳۴؛ انسب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۲-۴۰۳). در روایتی دیگر به نقل از جابر می‌گوید: «من در هفده غزوه،



همراه رسول خدا ﷺ بودم، ولی در جنگ بدر و احد پدرم، مرا از شرکت در جنگ (به خاطر سرپرستی از خواهران) منع کرد، و وقتی که پدرم در جنگ احد به شهادت رسید، هرگز در هیچ یک از غزوات از رسول خدا ﷺ جدا نشدم. در روایت دیگری است که جابر می‌گوید: در ۱۸ غزوه بودم و در جنگ بدر، شرکت داشتم. در این جنگ وی آب‌رسان (سقاء) برای رزمندگان بوده، اگر این را حضور در جنگ حساب کنیم، باید بگویم وی در بدر شرکت داشته است. این قول با سخن جابر تطبیق می‌کند که گفته: «من در ۱۹ غزوه، حضور داشتم» و تطبیق بهتری با واقعیت تاریخی می‌یابد. جالب اینکه، جابر در اولین غزوه‌هایی که شرکت کرده، در سنین کمتر از بیست سال بوده است.

جایگاه جابر نزد پیامبر اکرم ﷺ

برای آگاهی از میزان رابطه، مقام و جایگاه جابر بن عبدالله انصاری نزد پیامبر ﷺ کافی است به روایتی از امام باقر (ع) مراجعه نماییم ایشان می‌فرمایند: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا ﷺ در مورد سلمان پرسیدم، فرمود: سلمان دریای علم و معرفت است که نمی‌توان به آخر آن رسید. سلمان دارای علم گذشته و آینده است. خداوند دشمن دارد، کسی را که با سلمان دشمنی کند و دوست دارد آن را که با سلمان دوستی ورزد. عرض کردم درباره ابوزر غفاری، مقداد، و عمار یاسر چه می‌فرمایید؟ حضرت پاسخ را تکرار کرد. از محضر رسول خدا ﷺ بیرون آمدم، تا این چهارتن (سلمان، ابوزر، مقداد، عمار یاسر) را دیدار کنم و به آنها بشارت دهم. وقتی از حضور رسول خدا ﷺ حرکت کردم، فرمود: اِلٰی یَا جَابِرُ وَاَنْتَ مِنَّا، اُبْغَضَ اللّٰهُ مَنْ اُبْغَضَكَ وَ اَحَبَّ مَنْ اَحَبَّكَ: ای جابر، تواز خاندان ما هستی، خداوند دشمن دارد آن را که با تو دشمنی ورزد و دوست دارد آن را که با تو دوستی کند (اختصاص، ص ۲۲۳). با توجه به این روایت و روایات مشابه آن، می‌توان دریافت که روابط خاص، محبت آمیز و دوستانه‌ای میان جابر و پیامبر اکرم ﷺ بوده به طوری که روایت‌های متعددی از این روابط در منابع روایی بیان شده که به دو مورد اشاره می‌نماییم. روایت اول: جابر، گاه غذایی برای رسول اکرم ﷺ می‌فرستاد و رسول اکرم ﷺ در حق او دعا می‌فرمودند و خاندان جابر را مستحق



پاداش خیر می شمزند. در روایتی دیگر آمده یک بار که جابر در بستری بیماری افتاده بود، پیامبر ﷺ به عیادت او رفت و جابر که گویا امیدی به بهبود نداشت از حکم تقسیم ماترک خود میان خواهرانش از پیامبر ﷺ سؤال کرد. در پاسخ به سؤال جابر، آیه ای نازل شد که به آیه کَلَّالَه شهرت دارد (نساء / ۱۷۶؛ التبیان، ذیل آیه). اما پیامبر ﷺ به او امید بخشید و بشارت عمر دراز داد و فرمودند: امید آن است که عمر طولانی کنی تا فرزندی از من را که از نسل حسین علیه السلام است و محمد نام دارد، ببینی که علم دین را می شکافد و تشریح می کند. وقتی او را ملاقات کردی، سلامم را به وی برسان (الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹-۴۷۰) این امر شگفت انگیز بیانگر مقام ارجمند و شخصیت عظیم جابر است.

ازدواج

جابر بن عبدالله در سال سوم هجرت پس از غزوه حمراء الاسد و پیش از غزوه ذات الرقاع، با زن بیوه ای به نام سُهیْمَه، دختر مسعود بن اوس، ازدواج کرد تا بتواند پس از شهادت پدرش، طبق نقلی از هفت خواهر خود طبق نقل دیگر نه خواهر خود بهتر سرپرستی کند (طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۴۸؛ البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۹۹-۱۰۰). در این زمان وضعیت اقتصادی و معیشتی جابر بسیار سخت و با مشکلات بسیاری دست به گریبان بود و دیونی از پدر خود نیز بر عهده داشت. وی هنگام بازگشت از غزوه ذات الرقاع (سال چهارم هجرت) مورد تفقد پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت و پیامبر ﷺ وقتی از وضعیت جابر آگاهی یافتند آبرومندانه مشکل مالی او را برطرف نمودند و برای وی دعای خیر و استغفار کردند (طبقات الکبری، ج ۸، قسم ۱، ص ۴۳-۴۴).

فرزندان و نوادگان جابر

در منابع تاریخی در مورد تعداد فرزندان جابر بن عبدالله اختلافاتی وجود دارد. در کتاب «قاموس الرجال» نقل شده: جابر بن عبدالله دو پسر داشت: عبدالرحمن و محمد (قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۲۶). اما در کتاب تهذیب التهذیب آمده است: فرزندان جابر بن عبدالله عبارتند از: عبدالرحمن، عقیل و محمد. (تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۲). در برخی دیگر



تعداد فرزندان ذکور جابر بن عبدالله را پنج تن ذکر می‌کنند به نام‌های عبدالله، عبدالرحمن، عقیل، محمد، محمود.

اما در رابطه با برخی از نوادگان و منسوبین صاحب نام جابر بن عبدالله می‌توان آیت الله العظمی حسینعلی همدانی عارف و عالم کامل و همچنین فقیه بلندآوازه و اصولی عمیق، آیت الله العظمی حاج شیخ مرتضی انصاری دزفولی اشاره نمود.

شخصیت علمی جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله از جمله صحابه‌ای بود که شوق و علاقه‌ای فراوان به علم اندوزی و کسب دانش داشت این روحیه از روزگار جوانی تا دوران پیری و کهنسالی اش هم چنان در وی باقی ماند باقی ماند بگونه‌ای که در پایان عمر نیز برای اینکه احادیثی را بشنود و کسب دانش کند چند صبح‌های مجاور خانه خدا شد. نقل شده است که جابر شنید که شخصی در مصر، حدیثی را مستقیماً از پیامبر ﷺ شنیده و نقل می‌کند، وی برای اینکه آن حدیث را مستقیم از راوی آن بشنود، بار سفر بست و یک ماه راه پیمود تا به مصر رسید. به در خانه‌ی عبدالله بن انیس رفت و به دربان گفت: به او بگو جابر در است. دربان پرسید: جابر بن عبدالله انصاری هستید؟ گفتم: آری. دربان به عبدالله بن انیس خبر داد. او با شتاب به سویش آمد و با یکدیگر معانقه کردند، آن‌گاه درباره‌ی حدیث مورد نظر با هم به گفت‌وگو پرداختند. علم دوستی و حرص و ولع جابر برای یادگیری دانش، زبانزد همگان شد تا جایی که به آن مثل می‌زدند نقل می‌کنند جابر روزی به محضر رسول خدا ﷺ رفت در حالی که بشدت محتاج و نیازمند به کمک مالی بود پیامبر ﷺ به وی پیشنهاد کرد تا یازده ماده بُز را برگزیند و یا اینکه دعایی به او تعلیم دهد. اما وی، یاد گرفتن دعا را برگزید. جابر احادیث فراوانی از پیامبر اکرم ﷺ ثبت و ضبط نمود و آنها را برای شاگردان و علاقه‌مندان به سخنان پیامبر ﷺ نقل می‌نمود؛ از این رو، او را حافظ سنت نبوی و مُکَثِّر در حدیث می‌خواندند در منابع روایی و سیره نگاری، روایات بسیاری به جابر استناد شده که مورد وثوق فرق اسلامی می‌باشد. جابر در حوزه‌های مختلف از مباحث فقهی صاحب نظر بوده و فتوا می‌داده و از این رو، ذهبی او را مجتهد و فقیه خوانده است. او

در زمینه حدیث، فردی خبره و دقیق بود و در نقل اخبار و روایات از رقابت‌ها و تعصبات قبیله‌ای پرهیز می‌کرد. جابر افزون بر روایت‌هایی که به طور مستقیم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده، از طریق صحابه و گاهی تابعین نیز از ایشان روایت کرده است. علی بن ابی طالب علیه السلام، طلحة بن عبیدالله، عمار یاسر، معاذ بن جبل، و ابوسعید خدری از جمله صحابه‌ای هستند که جابر از آنها روایت کرده است (تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۲). امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام نیز چندین حدیث نبوی را از جابر نقل کرده‌اند. نام جابر در سلسله راویان برخی از احادیث مشهور شیعی آمده است، از جمله در نقل حدیث غدیر، حدیث ثقلین، حدیث شهر علم، حدیث منزلت، حدیث رد الشمس و حدیث سد الابواب. همچنین وی راوی حدیث جابر بوده که در آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله، امامان پس از خود را نام برده است. و نیز ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام را شناسانده است. حدیث لوح از جمله احادیث مشهوری است که جابر آن را روایت کرده و نام‌های ائمه اثنا عشر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در آن آمده است. همچنین جابر در زمینه‌ی نقل رویدادهای صدر اسلام و اخبار مربوط به غزوات و سرایای پیامبر صلی الله علیه و آله نقش بسیار مهمی ایفا نموده است؛ از جمله: شیوه انجام مناسک رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع (۱۰ ق)، احرام از بیداء، وقوف ایشان در عرفات و سخنرانی در آن جا، زمان ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه، یک حج رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از هجرت و دیگری پس از هجرت و نیز عمره ایشان، و سفارش به خواندن دو رکعت نماز پس از ورود به مدینه. شیوه پوشش رسول خدا صلی الله علیه و آله در عیدین (بُرد قرمز) و هنگام فتح مکه (عمامه مشکی) از دیگر گزارش‌های جابر درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله است. جابر، صحیفه‌ای درباره مناسک حج دارد که در آن به وصف حجة الوداع پرداخته است. جابر بن عبدالله در زمینه تفسیر قرآن نیز جزء پیشگامان به حساب می‌آید.

آثار

احادیث مسند جابر، که از طریق منابع روایی اهل سنت نقل شده است، به ۵۴۰ حدیث می‌رسد که بخاری و مسلم در نقل ۵۸ حدیث آن اتفاق دارند. احمد بن حنبل، روایات جابر را در مسند خود گرد آورده است. از جابر بن عبدالله در حدود ۱۵۴۰ گزارش شده



است. او مجموعه‌ای از روایات پیامبر ﷺ را نگاشت که به نام «صحیفه جابر» شهرت دارد. تابعین بسیار از جمله سعید بن مسیب مکی، عطاء بن اُبی رباح، حسن بصری، شعبی کوفی و مجاهد بن جبر از حسن بن محمد بن حنفیه، عمرو بن دینار مکی، عامر بن شراحیل شعبی، از جمله کسانی هستند که از وی روایت کرده‌اند. مزی و ابن عساکر نام ناقلان روایات جابر را ثبت کرده‌اند (تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۴، ص ۴۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۰۸-۲۰۹).

جابر بن عبدالله در زمان خلفای سه‌گانه

جابر بن عبدالله در دوران خلفای سه‌گانه، بیشتر به فعالیت‌های علمی و تعلیمی می‌پرداخت و از امور سیاسی و نظامی دوری می‌جست. وی فقط در یک مأموریت جنگی شرکت کرد و آن نیز در آغاز فتوحات مسلمانان در دوره خلیفه دوم بود. جابر در گزارشی، از حضور خود در سپاه خالد بن ولید، که برای محاصره دمشق به کمک سپاه شام رفته بود، سخن گفته است. جابر در زمان خلافت عمر بن خطاب، عریف بود؛ عریف فردی از قبیله بود که خلیفه وی را به ریاست قبیله یا طایفه منصوب می‌کرد و او رابط خلیفه و افراد قبیله به شمار می‌آمد. در آخرین روزهای خلافت عثمان، که معترضان مصری راهی مدینه شدند، وی به فرمان خلیفه همراه ۵۰ تن از انصار مأموریت یافت تا با معترضان گفتگو کند و آنان را به دیار خود بازگرداند.

جابر در محضر امیر المومنین علی

مورخان و محدثان، جابر بن عبدالله انصاری را در فهرست کسانی نام برده‌اند که علی علی‌ه السلام را اولین ایمان آورنده به پیامبر اسلام ﷺ می‌دانند (التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۹). شیخ مفید، جابر را در فهرست صحابه‌ای آورده که علی علی‌ه السلام را جانشین بلا فصل پیامبر ﷺ می‌دانستند و سپس دلایل این گروه بر برتری علی علی‌ه السلام را بر شمرده است (الارشاد، ص ۱۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۲۱). شیخ صدوق به سند متصل از ابوالزبیر مکی که از شاگردان جابر است، روایت



می‌کند: جابر را دیدم در حالی که عصا به دست در محله‌های انصار در مدینه و محافل آنان گردش می‌کرد و می‌گفت: عَلِي خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ اَبَى فَقَدْ كَفَرَ، مَعَاشِرَ الْاَبْصَارِ اَدَّبُوا اَوْلَادَكُمْ عَلِي حَبِّ عَلِيَّاي گروه انصار! فرزندان را با عشق علی ادب بیاموزید، و هر کس سرباز زند، بنگرید در احوال مادرش. شیخ مفید به سند متصل از «سالم بن ابی الجعد» نقل می‌کند که از جابر بن عبدالله انصاری در حالی که پیرو فتوت شده و ابروانش روی چشمانش را گرفته بود، درباره امام علی علیه السلام پرسیدند. جابر با دست ابروانش را بالا زد و گفت: او بهترین انسان هاست؛ او را دشمن نمی‌دارد، مگر کسی که منافق باشد، و در او شک نمی‌کند، مگر کسی که کافر باشد (الامالی، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۶۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۲). شیخ صدوق به سند متصل از «سالم بن ابی الجعد» نقل می‌کند: از جابر بن عبدالله درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدند؛ جابر گفت: «او پس از پیامبران، بهترین آفریده خدا از اول آفرینش تا پایان خلقت است. خداوند بزرگ پس از پیامبران مخلوقی گرامی تراز علی بن ابی طالب و امامان از نسل او نیافریده است. سالم از جابر می‌پرسد: درباره کسی که با علی دشمنی کند و او را کوچک شمارد چه می‌گویی؟ گفت: «به جز کافر، شخص دیگری با او دشمنی نکند و به جز منافق او را کوچک نشمارد.» سالم پرسید: چه گویی درباره کسی که او و امامان از فرزندان او را دوست ندارد؟ گفت: «پیروان علی علیه السلام و امامان از نسل او رستگارانند و در قیامت در امانند.» سپس جابر از حاضران پرسید: اگر کسی برخاست و مردم را به گمراهی دعوت کرد، چه کسانی به او نزدیک ترند؟ در پاسخ گفتند: پیروان و یارانش. جابر پرسید: اگر کسی برخاست و مردم را به هدایت فراخواند، چه کسانی به او نزدیک ترند؟ در پاسخ گفتند: پیروان و یارانش. جابر گفت: «و این چنین علی بن ابی طالب در روز قیامت لواء الحمد به دست اوست و نزدیک ترین مردم به او پیروان و یارانش می‌باشند» (الامالی، ص ۲۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۹۲؛ ج ۶۵، ص ۱۰). این سخن نیز از جابر است: «در جنگ احزاب که علی علیه السلام دشمن را درهم کوبید و متلاشی کرد، ملائکه خوشحال شدند؛ پس هر کس از دیدن علی شادمان نشود، لعنت خدا بر او باد» (الامالی، ص ۱۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۹۳). روزی حضرت



باقر علیه السلام از جابر درباره عایشه و نبرد او با علی علیه السلام پرسید. جابر گفت: یک روز بر عایشه وارد شدم و پرسیدم درباره علی بن ابی طالب چه می‌گویی؟ سرش را پایین انداخت و پس از لختی درنگ، سرش را بالا آورد و دو بیت شعر به این مضمون خواند: «وقتی طلارا بر محک زنند، ناخالصی آن پدیدار شود. ما انسان‌ها نیز خالص و ناخالص داریم؛ علی در میان ما به سان محک است که سره را از ناسره جدا می‌کند (مواقف الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۱)».

جابر در جنگ‌های دوران زمامداری امام علی علیه السلام

جنگ‌هایی که در دوران زمامداری امام علی علیه السلام رخ داد، ویژگی‌هایی داشت که در جنگ‌های زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود. مهم‌ترین آنها این بود که طرف مقابل علی علیه السلام در ظاهر، اسلام و قرآن و نماز بود، اما طرف مقابل در جنگ‌های زمان رسول الله صلی الله علیه و آله مسلمان نبود. همین ویژگی، سنگینی کار را بر امام علی علیه السلام دوچندان می‌نمود. چه قدر باید زحمت می‌کشید تا اصحاب و لشکریان خود را توجیه کند که دشمن گرچه به ظاهر مسلمان است، اما نبرد با او واجب است؛ چرا که اساس و کیان اسلام را به خطر افکنده است. همین امر باعث شد که جنگ صفین با پیروزی امام به اتمام نرسد و برخی از اصحاب جاهل در مقابل امام قرار گیرند و جنگ نهروان را به راه انداختند. همین وضعیت فتنه سبب گردید تا برخی دیگر از صحابه امام از ایشان بخواهند تا آنها را برای جهاد به سرحدات مسلمین بفرستد تا در صورت بروز جنگ با کفار بجنگند نه با مسلمانان. همین بی بصیرتی سبب گردید تا جابر اینگونه بگوید: «الشاکُّ فی حَرْبِ عَلِيٍّ کَالشَّاکِّ فی حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» (بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۲۷)؛ کسی که در حقانیت جنگ‌های امام علی علیه السلام تردید کند، مانند کسی است که در حقانیت جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله تردید کرده است. این سخن جابر، نشان از بینش عمیق و درک درست او از اسلام دارد.

الف) جنگ جمل

هنگامی که طلحه و زبیر فتنه جمل را به راه انداختند و عایشه را بر شتر سرخ موی قرار داده و بنای آشوب و هرج و مرج به راه انداختند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مدینه منوره که

در ابتدا مرکز خلافت ایشان بود به سوی عراق حرکت نمودند، در آن زمان پیمان شکنان در بصره با تجهیز نفرات و نیرو و امکانات گرد هم آمده بودند، و بصره را به مرکز فتنه تبدیل کردند. امام به ناچار ابتدا در کوفه ساکن شدند و از آن جا لشکری فراهم نموده و به سوی بصره حرکت نمودند نهایتاً این فتنه و آشوب در یک روز طومارش پیچیده شد و اجتماع فتنه انگیزان سرکوب و متلاشی گشت. در این نبرد که اولین نبرد دوران زمامداری امیرالمؤمنین علیه السلام بود، جابر در رکاب حضرت بود. جابر می گوید: ما با امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بودیم؛ جنگ تمام شده بود و با جمعی از اصحاب شب هنگام دور یکدیگر نشستیم و در گفت و گو بودیم. حضرت به سوی ما آمد و پرسید: چه می گوئید؟ عرض کردیم: درباره بدی دنیا صحبت می کنیم. فرمود: جابر! برای چه دنیا را مذمت می کنی؟! سپس حمد و ثنای الهی را به جا آورد و سخنانی در فواید دنیا بیان داشت و سپس دست مرا گرفت و مرا با خود به قبرستان برد و با مردگان سخنانی بیان فرمود (تحف العقول، ص ۱۸۶-۱۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۰۰-۱۰۱).

سال نوزدهم شعبان ۱۷۶ هجری قمری

ب) جنگ صفین

صفین یکی دیگر از جنگ هایی است که جابر بن عبدالله در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضور داشت. این دومین و مهم ترین جنگ دوران زمامداری امام علی علیه السلام بود که در آن با معاویه و یارانش جنگیدند. این نبرد هجده ماه به طول انجامید و به سبب جهل و سادگی و بی بصیرتی برخی از یاران امام و حيله دشمن کار به حکمیت کشید و نتیجه جنگ انشقاق بین یاران امام صورت گرفت. در کتاب های «استیعاب» و «أسد الغابه»، از نویسندگان اهل سنت نیز آمده است: جابر در خدمت علی بن ابی طالب در صفین حضور داشت (الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۲۰؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۸). به تناسب ذکر جنگ صفین بی فایده نیست که در اینجا دیدگاه جابر نسبت به معاویه را نیز بیان کنیم. در کتاب «وقعة صفین» که از کتاب های کهن است، از جابر بن عبدالله نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «معاویه در حالی می میرد که از امت من نیست (وقعة صفین، ص ۲۱۷). جابر که این حدیث را مستقیماً و بی واسطه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، معلوم است

که در برابر معاویه چه موضعی خواهد داشت و شرکت او در جنگ صفین در رکاب امام علی علیه السلام گویای موضع او در برابر معاویه است. همچنین دو ماجرای زیر، موضع جابر را در برابر معاویه به خوبی روشن می‌کند: در آخرین سال خلافت امام علی علیه السلام معاویه سه هزار نفر را به فرماندهی «بُسر بن اُرطاة» به سوی مدینه فرستاد و به بُسر گفت: به سوی مدینه حرکت کن و ساکنان آن را پراکنده ساز. به هر جا گذر کردی، مردمانش را بترسان و هر کس که اطاعت ما را نپذیرفت، مالش را غارت کن و به اهالی مدینه این طور وانمود کن که آنان را می‌کشی و آنان چاره‌ای جز بیعت ندارند. لشکر معاویه وقتی به مدینه رسید، در پی اجرای دستورات او برآمد. مردم مدینه که کمبود امکانات و نفرات لشکر روبرو شده بودند، چاره‌ای جز کنار آمدن ندیدند و دسته دسته برای بیعت با فرمانده لشکر می‌آمدند. طایفه بنی سلمه که از بستگان جابر بود نیز برای بیعت با او آمدند. فرمانده لشکر از آنان پرسید: آیا جابر همراه آنان است یا نه؟ گفتند: نه. گفت: تا جابر همراهشان نباشد، با آنان بیعت نمی‌کنم. جابر می‌گوید: من بیمناک و متواری شدم. اما بُسر به بنی سلمه گفت: تا زمانی که جابر حاضر نشود، شما امنیت ندارید. بستگانم به سراغ من آمدند و گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم با ما بیا و با بُسر بیعت کن و خون خود و بستگانت را حفظ کن؛ زیرا اگر چنین نکنی، مردمان ما کشته و خانواده ما اسیر می‌شوند. جابر از آنان یک شب مهلت خواست تا بیندیشد و تصمیم بگیرد. در آن زمان امام علی علیه السلام در کوفه بود. جابر به جز «ام سلمه»، گرامی‌ترین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از خدیجه کبری سلام الله علیها، کس دیگری برای مشورت نیافت؛ پس به سراغ ایشان رفت و او در پاسخ جابر گفت: بیعت کن و خون خود و خویشاوندانت را حفظ کن؛ گرچه می‌دانم چنین بیعتی، بیعت ضلالت است. همین تقیه بود که اصحاب کهف را وادار کرد هماهنگ با مردم، صلیب به گردن آویزند و در مراسم آنان شرکت جویند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ الغارات، ج ۲، ص ۶۰۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰). از این ماجرا موقعیت و شخصیت معروف جابر و نفرت او از معاویه آشکار می‌گردد. داستان دوم، واقعه‌ای است که بین جابر و شخص معاویه در دوره حکومت او به وقوع پیوست. مشکلات و حوادث روزگار جابر را مجبور کرد

تا به شام، پایتخت معاویه سفر کند و چاره کار را از او بخواهد. مسعودی می نویسد: جابر به دمشق آمد، اما معاویه تا چند روز به او اجازه حضور نداد. پس از آن که اجازه یافت و با معاویه ملاقات کرد، به او گفت: ای معاویه! آیا سخن پیامبر ﷺ را نشنیده ای که فرمود: هر کس حاجتمند و گرفتاری را راه ندهد و به حضور نپذیرد، خداوند متعال در روز قیامت که روز حاجت و نیاز است او را نپذیرد و راه ندهد؟! معاویه از این سخن برآشفته و گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: شما پس از من به نامالایمات دچار می شوید. صبر و بردباری کنید تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوید. ای جابر! تو چرا بر مشکلات شکیبایی نورزیدی؟ جابر گفت: آنچه فراموش کرده بودم را به خاطر می آوردم. جابر این سخن را گفت و بیرون رفت و بر مرکبش سوار شد و به سوی مدینه حرکت کرد. معاویه برای او ششصد دینار فرستاد، اما جابر آن را نپذیرفت و سه بیت شعر برای او نوشت که مضمونش این است: من قناعت را بر ثروت ترجیح می دهم؛ مشکلات را به جان می خرم؛ لباس حیا به تن می کنم و به جای ثروت، آبرویم را حفظ می کنم. و به فرستاده معاویه گفت: به او بگو، ای پسر هند جگر خوار! در نامه عملت هرگز حسنه ای نخواهی یافت که من سبب آن باشم (مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۵). از این داستان نیز آزادگی و وارستگی جابرو کینه معاویه به دانسته می شود.

ج) جنگ نهروان

همانگونه که در توضیح جنگ صفین بیان شد، بی بصیرتی و ساده اندیشی بخشی از سپاه امام علی (ع)، سبب گردید تا حضرت، تن به پذیرش حکمیت دهد، این در حالی بود که همین ساده اندیشان کج فهم نگذاشتند دست کم امام نماینده خود را برای مذاکره با دشمن برگزینند و شخص ساده لوحی همچون ابوموسی اشعری را به عنوان نماینده حضرت در مذاکرات به وی تحمیل کردند. اما آنان که بعدها ثمره تلخ نادانی خود را دیدند، به جای اصلاح روش خود، در گمراهی بیشتر غوطه ور شدند و به امام گفتند: با پذیرش حکمین، تو کافر شدی؛ توبه کن تا ما مجدد از تو پیروی کنیم! امام که آنان را به خوبی می شناخت و می دانست مردمی پیمان شکن و نادانند، نپذیرفت. آن جماعت

سال نوزدهم شعبان ۱۷۶ بائین ۱۳۱

نیز لشکری را برای نبرد با امام علیه السلام سامان دادند. حضرت به ناچار برای جنگ با آنان بیرون شد و کار آنان را یکسره کرد. در این جنگ، جابر در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و داستانی را که هنگام بازگشت از این سفرپیش آمده را نقل کرده است (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۴۳۹).

جابر در محضر امام حسن مجتبی علیه السلام

در کتب روایی و تاریخی نام جابر را به عنوان یکی از صحابه امام حسن مجتبی علیه السلام نام می‌برند بگونه‌ای که شیخ طوسی و ابن شهر آشوب به این مطلب در کتابشان اشاره می‌نمایند (رجال طوسی، ص ۶۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۱۰). جابر بن عبدالله همواره محبت و علاقه‌ای وافر به امام حسن مجتبی و امام حسین علیه السلام از خود نشان می‌داد و دلیل آن را نیز از جایگاه با عظمت ایشان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و علاقه‌ی ایشان به آن بزرگوارن و سفارش آن حضرت به محبت به ایشان می‌دانست. نمونه‌ای از محبت بالای جابر را می‌توان از روایتی که امام سجاد علیه السلام از رفتار وی با دو سبط نبی مکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند دریافت. امام سجاد علیه السلام نقل می‌کنند: همان سالی که امام حسن علیه السلام از دنیا رفت، من پشت سر عمویم حسن علیه السلام و پدرم حسین علیه السلام در کوچه‌های مدینه می‌رفتم، در حالی که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بودم. در بین راه جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک همراه با جمعی از قریش و انصار، با امام حسن و امام حسین علیه السلام دیدار نمودند. جابری اختیار خود را به دست و پای آن دو بزرگوار انداخت و بر آن بوسه زد. مردی از بنی امیه که در میان جمع بود، به جابر اعتراض کرد و گفت: تو با این کهنسالی و منزلتی که در اثر همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داری، چنین می‌کنی؟! جابر در پاسخ او گفت: از من دور شو! اگر توفضیلت و موقعیت آن دورا چنانکه من میدانم می‌دانستی، بر خاک قدمشان بوسه می‌زدی. سپس جابر روبه انس بن مالک کرد و گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بود و اصحاب گردش حلقه زده بودند. حضرت به من فرمود: ای جابر! حسن و حسین را نزد من بیاور. من رفتم و آن دو را فراخواندم. در بین راه گاهی این و گاهی آن را به دوش می‌گرفتم تا به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله که احترام و محبت مرا نسبت

به آن دو دید از من پرسید: ای جابر! آیا آن دورا دوست می داری؟ عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! چرا آنان را دوست نداشته باشم، در حالی که مقام آنان را نزد شما می دانم؟! سپس پیامبر ﷺ سخنانی در فضیلت امام حسن و امام حسین ﷺ بیان داشت و در پایان به حضرت مهدی ﷺ که از نسل امام حسین ﷺ است، اشاره فرمود (امالی طوسی، ص ۵۰۰-۵۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۱۰-۱۱۲؛ ج ۳۷، ص ۴۴-۴۶).

جابر در حضور امام حسین ﷺ

از جمله یاران و اصحاب امام حسین ﷺ جابر بن عبدالله انصاری است (رجال طوسی، ص ۷۲). اما ایشان امام را در سفر به کوفه همراهی نکردند. دلیل این مطلب هم این بود چون غیر از امام هیچ کس از سرانجام سفر از مکه به کربلا که همان شهادت بود، اطلاع نداشت. لذا جابر و برخی دیگر از دوستداران امام، با ایشان همراه نبودند. خود جابر در سخنی که با شاگردش عطیه داشته، می گوید اگر جابر عاقبت پرافتخار آن سفر را می دانست، امام را همراهی می کرد؛ به همین خاطر است که وقتی خبر شهادت امام را به جابر می رسانند، وی با توجه به کهنسالی و دوری راه و سُبُعِیت سفاکانی چون یزید و ابن زیاد، بار سفر به سوی کربلا بست و اولین زائر امام حسین ﷺ پس از شهادت ایشان بود. این چنین است که امام حسین ﷺ در روز عاشورا خطاب به دشمن برای اثبات حقانیت و عظمت جایگاه خویش در نزد خداوند متعال و پیامبر ﷺ، مردم را ارجاع دادند تا از جابر بن عبدالله بپرسند که این دلیلی بر مقام و جایگاه ویژه جابر نزد امام را می رساند. حضرت در روز عاشورا فرمودند: آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من پسر وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟ همو که پیش از همه به پیامبر ایمان آورد... آیا پیامبر درباره من و برادرم نفرمود: این دو آقای جوانان اهل بهشتند؟ اگر گمان می برید که چنین نیست، کسانی هستند که اگر از آنان بپرسید، و حقیقت ماجرا را به شما خبر دهند. از کسانی همچون جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و... بپرسید (الارشاد، ص ۲۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶).

سال نوزدهم، شماره ۱۷، پاییز ۱۳۹۱



جابر در محضر امام سجاده علیه السلام

دروان امامت امام سجاده علیه السلام یکی از سخت‌ترین دورانی است که محبین اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان در آن عصر زندگی می‌کردند؛ چرا که بنی امیه پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام دنیا را به کام خود دیدند و نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، آزار و اذیت و فشار بسیار وارد می‌ساختند؛ به گونه‌ای که بیشتر مردم به سبب ترس، از همراهی و اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام دوری می‌کردند و تنها افراد بسیار اندکی در همراهی اهل بیت علیهم السلام باقی ماندند؛ به گونه‌ای که امام سجاده علیه السلام را کم‌یاورترین امام دانسته‌اند (کتاب زهد، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۴). در چنین شرایطی، جابر بن عبدالله یکی از آن اندک افراد و صحابی به حساب می‌آمد که نسبت به امام سجاده علیه السلام ثابت قدم و وفادار ماند و براین اعتقاد پای می‌فشرد (رجال کشی، ص ۱۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰؛ ج ۷، ص ۲۸۴). خود جابر نقل می‌کند: در زمان مروان بن حکم والی مدینه، در پایان ماه رمضان اعلام گردید که نماز عید فطر را در بقیع خواهد خواند و فرمان داد تا همه در آن جا جمع شوند. هنگام صبح که هوا تاریک بود، از منزل بیرون آمدم تا به محضر امام سجاده علیه السلام برسم. از هر کوچه‌ای که عبور می‌کردم، مردم را می‌دیدم که به سوی بقیع برای اقامه نماز عید می‌روند و چون مسیر من برخلاف مسیر آنها بود، از من می‌پرسیدند: توبه کجا می‌روی؟ پاسخ می‌دادم: به مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌روم. هنگامی که وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شدم، به جزامام زین العابدین علیه السلام کسی را در آن جا ندیدم. حضرت در حال انجام فریضه صبح بودند و من هم نماز صبحم را به ایشان اقتدا کردم. امام علیه السلام پس از نماز، سجده شکر گزارد و دعا کرد و من آمین گفتم؛ تا وقتی که آفتاب طلوع کرد، حضرت روبه قبله ایستاد و دست‌ها را تا مقابل صورت بالا برد و دعای طولانی‌ای خواند (اقبال الأعمال، ص ۲۸۵-۲۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۵۵؛ ص ۴۵۵).

جابر در محضر امام باقر علیه السلام

ارادت جابر بن عبدالله به امام باقر علیه السلام برمی‌گردد به دوران جوانی جابر، روزی رسول الله صلی الله علیه و آله

جابر را می بیند و با وی به سخن می نشیند به او می فرماید: ای جابر! تو مردی از فرزندان مرا خواهی دید که هم نام من و شبیه من است و دانش را می شکافد. هرگاه او را دیدی، سلام مرا به او برسان. این فرموده پیامبر ﷺ در ذهن جابر چنان نقش بست که بعدها بسیار آرزوی دیدار شخص موعود را می کرد و پیوسته می گفت: ای باقرالعلم! ای باقرالعلم. اهل مدینه که از دل جابر خبر نداشتند، می پنداشتند که هذیان می گوید؛ اما جابر در پاسخ آنان می گفت: به خدا قسم هذیان نمی گویم؛ چراکه از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: تو مردی از فرزندان مرا خواهی دید که نامش و چهره اش مانند من است. او علم را زیر و رو می کند. این است که من چنین می گویم (الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹-۴۷۰؛ رجال کشی، ص ۴۱-۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۲۵-۲۲۶). این خاطره از پیامبر ﷺ برای جابر آن قدر زیبا و ماندگار بود که آن را در زمان ها و موقعیت های گوناگون برای مردم بازگویی کرد. تا آنکه زمان دیدار فرا رسید. روزی جابر به حضور امام سجاد علیه السلام رسید، در حالی که امام باقر علیه السلام در سنین نوجوانی و در خدمت امام سجاد علیه السلام بود. جابر به وی گفت: ای نوجوان بیا؛ حضرت پیش آمد. جابر گفت: برو؛ حضرت رفت. جابر گفت: قسم به پروردگار کعبه، چهره اش همچون چهره پیامبر ﷺ است. آن گاه از حضرت سجاد علیه السلام پرسید: این نوجوان کیست؟ حضرت پاسخ داد: پسر من محمد باقر است. جابر برخاست و خود را روی قدم های حضرت باقر علیه السلام انداخت و گفت: جانم فدایت ای پسر پیامبر خدا ﷺ! سلام پدرت را بپذیر؛ چرا که رسول الله ﷺ بر تو سلام می رساند. در این هنگام اشک در چشمان امام باقر علیه السلام حلقه زد و فرمود: «ای جابر! بر پدرم پیامبر خدا ﷺ درود باد تا آن زمان که آسمان ها و زمین برپاست و سلام بر توای جابر که سلام آن حضرت را رساندی (امالی صدوق، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۲۳-۲۲۴). سپس جابر به جای خود بازگشت و به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: روزی پیامبر ﷺ به من گفت: ای جابر! هرگاه فرزندم باقر را دیدی، سلام مرا به او برسان. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است. دانش او دانش من، و حکم او حکم من است. هفت تن از فرزندان او، امین الهی و معصوم و پیشوایان ابرارند. هفتمین آنان مهدی است که دنیا را از داد و عدل پر کند، آن چنان

که از ستم و جور پر شده است. سپس رسول الله ﷺ این آیه را خواندند: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (انبیاء / ۷۳)؛ ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند و به آنان وحی کردیم که کارهای نیک انجام دهند و نماز به پا دارند و زکات بپردازند و آنان پرستنده ما بودند (کفایة الأثر، ص ۵۵-۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۶۰؛ البرهان، ج ۳، ص ۶۵).

جابر در عصر حاکمیت امویان

جابر بن عبدالله انصاری، حکومت امویان از معاویه گرفته تا دوران حکومت عبدالملک مروان را درک کرده و تا آن زمان در قید حیات بود. وی همواره این حکومت را حکومت ظلم، ناروا و نالایق و به دور از تعالیم اسلام می‌دانست که با دسیسه و نیرنگ به قدرت رسیده‌اند، و مورد رضایت مسلمانان نیستند، می‌دانست. وی شیوه حکومتی معاویه و من تبع او را پادشاهی ظالمانه و به دور از عدل و انصاف و کارگزارانش را نیز پیرو او می‌دانست. حکومتی که با شکنجه و شلاق و کشتار، کار خود را پیش می‌بردند. به همین دلیل برخی از مسلمانان به ویژه بازماندگان از یاران رسول الله ﷺ همچون جابر در مواقع مناسب، نسبت به این عملکردها اعتراض و از بیان حقایق کوتاهی نمی‌کردند. نمونه اش را در نحوه ارتباط جابر با معاویه بیان نمودیم. در اینجا به نمونه‌های دیگری از برخورد جابر با خلفای جور بنی امیه و کارگزارانشان اشاره می‌نماییم. ابن سعد در «طبقات» از عوف بن حارث نقل می‌کند: دیدم روزی جابر به حضور عبدالملک رسید. خلیفه به او خوشآمد گفت و او را در کنار خود نشاند. در میان صحبت‌ها، جابر به او گفت: همان طور که می‌دانی، مردم مدینه مشکلاتی دارند و پیامبر گرامی ﷺ، این شهر را طیبه (پاکیزه) نام نهاد. اگر خلیفه اقدامی برای رفع مشکلات آن و کمک به مردم کند، شایسته است. عبدالملک را این سخن خوش نیامد و بی‌اعتنایی کرد. جابر مجدداً کلام خود را تکرار نمود تا آن که قبیصه (از نزدیکان خلیفه) به فرزند جابر که همراه او بود اشاره کرد تا جابر را ساکت کند. پسر، پدر را ساکت کرد. وقتی جابر از مجلس خلیفه بیرون آمد، قبیصه به جابر گفت: این گروه نه جانشین پیامبر ﷺ، بلکه پادشاهند و شیوه پادشاهی در پیش



گرفته‌اند. جابر گفت: خداوند امتحانی نیکو کند. اگر در گفتن حق کوتاهی کنی، تودر نزد خداوند عذری نداری، در حالی که خلیفه سخن تو را می‌پذیرد. قبیصه گفت: سخنم را گاهی می‌پذیرد و گاهی نمی‌پذیرد؛ هرگاه موافق میلش باشد می‌پذیرد (طبقات، ج ۵، ص ۲۳۱). همچنین در کتاب «الامامة والسیاسة» آمده است: حبیش بن دلجه از سوی عبدالملک مروان به مدینه آمد تا از مردم برای او بیعت بگیرد. جابر بن عبدالله انصاری را احضار کرد و به او گفت: آیا با عبدالملک به عنوان خلیفه بیعت می‌کنی با پیمانی الهی و عظیم که به آن وفادار بمانی، و اگر مخالفت کنی، به جهت گمراهی، ریختن خونت جایز باشد؟ جابر که خود را مجبور به بیعت می‌دید گفت: این گونه بیعت، فقط شایسته تو است؛ اما من بیعت می‌کنم، همان گونه که با رسول الله ﷺ بیعت کردم که فرمانبر باشم (الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۸). نقل شده است که حجاج بن یوسف ثقفی آن فرد خون آشام و بی رحم که کتب تاریخی به جنایت‌های او اشاره نموده‌اند از طرف عبدالملک بن مروان به عنوان والی مدینه منصوب گردید. حجاج برای آن که بر مردم سلطه یابد، افراد باقی مانده از اصحاب پیامبر ﷺ مانند: جابر بن عبدالله، انس بن مالک، سهل ساعدی و... را جمع نمود و برگردنشان پلاک و مهر انداخت تا به خیال خود، آنان را تحقیر کند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۲). وی با این عمل خود به دنبال این هدف بود تا دیگر مردمان حساب کار خود بکنند و در برابر او تسلیم باشند. به همین خاطر بود که جابر وصیت نمود در صورتی که از دنیا رفت حجاج بروی نماز نخواند.

سال نوزدهم، شماره ۱۷، پاییز ۱۳۹۱

تاریخ وفات جابر

در سال رحلت جابر، اختلاف نظر است. تاریخ وفات ایشان را از ۷۳ تا ۱۱۴ قمری ذکر کرده‌اند. معروف است که جابر بن عبدالله انصاری آخرین نفر از اصحاب پیامبر ﷺ بود که در سال‌های بین ۷۴ تا ۹۴ هجری از دنیا رفت. ولی در بررسی تاریخ، استفاده می‌شود که بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ تا سال صد، و صد و ده هجری زندگی کرده‌اند. بعضی می‌گویند: بعید نیست جابر شهادت امام محمد باقر علیه السلام را که در سال ۱۱۶ یا ۱۱۷ ق واقع شد، درک کرده باشد. بنابراین قول، می‌توان گفت: جابر آخرین نفر از اصحاب پیامبر ﷺ



بوده که از دنیا رفته است. و بعضی می‌گویند: جابر آخرین نفر از شرکت کنندگان در بیعت عقبه بود که در مدینه از دنیا رفت. احتمال دارد که قول درست همین باشد، یعنی منظور آخرین نفر از اصحاب نیست، بلکه آخرین نفر از شرکت کنندگان در بیعت عقبه است که در مدینه از دنیا رفته است.

محل دفن

در بعضی از کتاب‌ها نوشته‌اند جابر بن عبدالله از کسانی است که در بقیع دفن شده‌اند. همین مطلب از طبقات الکبری فهمیده می‌شود. اما از بعضی احادیث تاریخی به دست می‌آید که او در قبرستان طایفه ی بنی سلمه که در غرب مدینه بوده دفن شده است؛ چون که جابر از بنی سلمه بوده است. ابن عساکر حدیثی آورده است که «ابان بن عثمان» والی مدینه به فرزندان جابر پیام داد: هرگاه پدرتان مُرد او را دفن نکنید تا من براو نماز گزارم. وقتی که جابر از دنیا رفت، ابان آمد و پرسید: کجا دفن می‌شود؟ گفتند: آن جا که مردگان بنی سلمه را دفن می‌کنیم. ابن شَبّه احادیثی را در فضیلت قبرستان غرب مدینه آورده است. و از برخی احادیث به دست می‌آید که قبرستان بنی سلمه در آن زمان محل دفن اموات بوده است. به همین دلیل می‌گویند جابر در این قبرستان دفن شده است (تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۳۷؛ تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۹۳-۹۴؛ جامع المسانید، ج ۲۴، ص ۹۱).

سال نوزدهم، شماره ۱۶، پاییز ۱۴۰۱

نتیجه گیری

یکی از راه‌های عمیق و در عین حال ساده و آسان برای شناخت اسلام و آثار سازنده آن، مطالعه زندگی اصحاب خاصّ پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ است. آنها که تا آخر عمر در خط پیامبر ﷺ و امامان ﷺ بودند و از جانب آن بزرگوران مورد تأیید قرار گرفتند. جابر بن عبدالله انصاری از افراد نادری است که براستی شاگرد فهیم، عارف، پارسا، مجاهد و وارسته پیامبر ﷺ بود. وی بیش از نود سال عمر پربرکت خود را در راه اسلام و گسترش آن صرف کرد و شیرمردی مخلص و نستوه، عابدی وارسته و عاشق و عالمی



پرتلاش بود. جابر پنج امام را درک کرد، از شاگردان و یاران مخصوص همه آنها بود و در نشراندیشه آنان، سهمی بزرگ داشت. «جابر بن عبدالله انصاری» کسی بود که هم اسلام او را پرورش داد و هم او موجب رشد و گسترش اسلام شد. او در این میدان، گوی سبقت از همگنان ربود و چنان درخشید که وی را از «اصفیا» می دانند.

او به دو موضوع، که در مکتب اسلام بسیار مهم و سرنوشت ساز است، اهمیت بسیار می داد: ا) پاسداری و نگهداری عمیق و جدی از خط راستین ولایت و رهبری امامان برحق، ب) نقل و نشر احادیث پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام و گسترش فرهنگ اسلام. او چنان به نشر روایات اهمیت می داد که در تمام کتب روایی مذاهب اسلامی، نام او به عنوان ناقل حدیث و ناشر فرهنگ اصیل اسلامی می درخشد. پس ضرورت دارد برای شناخت هرچه بیشتر و بهتر زندگی این بزرگوار تحقیق و مطالعه نمود، تا بهره گیری از مسیر زندگی وی از آن درس گرفته و در زندگی خود به کار بندیم.

مآخذ و منابع

قرآن کریم

- ابن الأثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، لبنان، دار لإحياء التراث العربی، ۱۳۸۴ق.
- ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م.
- امین، علامه السید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا.
- حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- دائرة المعارف قرآن کریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، ۱۳۹۱.
- دائرة المعارف تشیع، صدر حاج سید جوادی، احمد؛ فانی، کامران؛ خرمشاهی، بهاء الدین، تهران، نشر شهید محبی، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- الشبستری، عبدالحسین، اعلام القرآن، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹.
- الشیخ المفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ق.
- صفدی، نکت الهمیان فی نکت الهمیان، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۷م.

عالمی دامغانی، محمد علی، پیغمبر و یاران، قم، علمیه، چاپ اول، ۱۳۴۶.

علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

- قرائتی، محسن، «بزرگان نابینا»، سپیده آفرین، شماره اول، پاییز ۱۳۸۹.
- قدرت الله عفتی، جابر انصاری، بصیر روشن ضمیر؛ ناظر علمی: محمد نوری، نشر: دفتر فرهنگ معلولین؛ بهار ۱۳۹۲
- موسوی بجنوردی، کاظم، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۸.
- مهدی اشتهااردی، محمد، زندگی پرافتخار جابرین عبدالله انصاری پاسدار حکومت صالحان، پیام آزادی، بی تا، ص ۵۵۵۲.
- وائقی، حسین، جابرین عبدالله انصاری: زندگی نامه و گزیده روایات، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- وائقی، حسین، مجله فرهنگ زیارت، جابرین عبدالله انصاری، اولین زائرربعین، دیماه سال ۱۳۹۲ شماره ۱۹-۲۰.
- موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، دانشنامه جهان اسلام، جابرین عبدالله انصاری.
- میسری، ندا، مرتضوی، سیدمهدی، مجله الاهیات قرآنی، تحلیلی از رازایمان جابرین عبدالله انصاری به آیه ۸۵ سوره قصص و مساله رجعت، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ - شماره ۳ (۲۲ صفحه - از ۱۳۷ تا ۱۵۸).
- پاک‌نیا تبریزی، عبدالکریم، مجله مبلغان، یک قرن وفاداری جابرین عبدالله انصاری رحمه الله همنشین هفت معصوم علیهم السلام، آبان و آذر ۱۳۹۳ - شماره ۱۸۳ (۹ صفحه - از ۱۰۲ تا ۱۱۰).
- اسدی، محسن، مجله میقات الحج (عربی)، شخصیات من الحرمین الشریفین (۱۶): جابرین عبدالله الأنصاری، پاییز ۱۳۸۲ - شماره ۲۰ ISC (۳۴ صفحه - از ۱۲۹ تا ۱۶۲).
- محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت ۱۴۰۵/۱۹۸۵؛
- عباس قمی، تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، تهران ۱۳۶۹؛
- محمدبن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال، (تلخیص) محمدبن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد ۱۳۴۸ ش؛
- ابن شَبّه نمیری، کتاب تاریخ المدينة المنورة: اخبار المدينة النبوية، جدّه: چاپ فهیم محمد شلتوت، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م، قم: چاپ افست، ۱۳۶۸ش.
- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم: چاپ هاشم رسولی محلاتی، بی تا.
- محمدبن اسماعیل مازندرانی حائری، منتهی المقال فی احوال الرجال، قم ۱۴۱۶؛
- یوسف بن عبدالرحمان مزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، چاپ بشار عواد معروف، بیروت ۲۰۰۲/۱۴۲۲؛